

امین آباد شعبه‌ی دیگری

ندارد

نرسمه: غزاله نوعی



انتشارات آیین ما

امین‌آباد شعبه‌ی دیگری ندارد

نویسنده: غزاله نوعی

ویراستار: ناصر گذشته، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، ngozasht@ut.ac.ir

طراحی جلد و صفحه‌ها: آتلیه‌ی نیک‌آیین

مدیر اجرایی: امیریارشار عبدالله زاده

لیتوگرافی: چاپ سروش

چاپ: چاپ سروش

حافی: چاپ سروش

ناشر: آیین ما

چاپ نخست: بهار ۱۳۹۰

حق چاپ و نشر محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۱۵۳-۰۰-۵ ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۱۵۳-۰۰-۵

تهران، شیراز جنوبی، ۶۶ غربی، تلفکس: ۸۸۲۱۶۸۵۱ / ۸۸۲۱۶۸۷۳

www.aeenema.ir

بها: ۱۰۰۰۰ تومان

سرشناسه: نوعی، غزاله، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور: امین‌آباد شعبه‌ی دیگری ندارد / نویسنده غزاله نوعی؛ ویراستار ناصر گذشته.

مشخصات نشر: تهران: آیین ما، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۴۷ ص.: مصور.

شابک: ۷۱۵۳-۶۰۰-۹۷۸-۵

وضعیت فهرست نویسی: نیپا

موضوع: نوعی، غزاله، ۱۳۵۴ - - خاطرات

موضوع: دندانپزشکان -- ایران -- خاطرات

موضوع: Dentists -- Iran -- Diaries

موضوع: داستان‌های یادداشت‌گونه

موضوع: Diary fiction

شناسه افزوده: گذشته، ناصر، ۱۳۴۱ - ، ویراستار

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۹۸۳/۳ RK4۳

رده بندی دیویی: ۶۱۷/۶۰۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۴۶۸۳۶

فهرست

- ۸ پید گفتار
- ۱۱ انگانه غزال مانند فلاسفه مقدمه می نویسد
- ۱۷ غزال رو تفکر متعمق!
- ۲۰ دمپایی های گس، دو آن که کی
- ۲۵ عوج بن عنق
- ۲۹ زاده شدن خر درون!
- ۳۴ غزال در ینگه دنیا قاطی مرغ ها می شو!
- ۴۲ مار آبستن و ویار پونه
- ۴۹ رمبو و شور حسینی
- ۵۲ اهمیت رنگ سلول های پوست در بنیان خانواده
- ۵۹ خیلی دور، خیلی نزدیک
- ۶۴ ارتباط مستقیم قدم خوش با خوش اقبالی
- ۶۸ خویشاوندی کوپن ارزاق با نوستالژی

- ۷۲.....شهر پفک نمکی
- ۷۸.....بالان دوز در میان جمع خیاطان
- ۸۲.....خدا چونان راهبر بانجی جامپینگ
- ۸۶.....گامی باد خبر خوش می آورد
- ۹۲.....یک است و چند صدا
- ۹۸.....عقل منطقی
- ۱۰۴.....تمام کوشش های بیخ فلک برای انجام حرکات نافرمان
- ۱۱۰.....خرقه ی زهد و جام بی
- ۱۱۷.....طَلَسَمَاتٌ فَلَفَلَحَلَحَلَحَح
- ۱۲۷.....بزرگ و دوزک یا نگارخانه ی هفتاد و هفت رنگ
- ۱۳۱.....تابلوی حکمت یا بانو فخرالملوک
- ۱۳۶.....قرص آرام بخش برای انسان و حیوان
- ۱۴۱.....ترفند هوشمندانه برای عاشق شکست خورده
- ۱۴۶.....وقتی غزال دوباره فیلسوف می شود

ای نام تو بهترین سرآغاز

پیشگفتار

سال‌ها از روزی که تصمیم گرفتم مادر شوم می‌گذرد. این که چه فعل‌واژه‌بالاتی در مغزم صورت گرفت که به این نتیجه رسیدم را درست به یاد نمی‌آورم. من می‌انم که با گذر ایام مجموعه‌ی سه‌تایی من و این دو آدم کوچولو چنان بی‌اتر پیدا کرد که فراموش کردم دو بازیکن اصلی آن، به‌شدت مشغول فرایند شدن می‌باشند. یک جوجه به نوکم و یکی به دُم، تنازع بقا می‌کردیم. نمی‌دانستم است‌های کوچکشان به‌سرعت بزرگ خواهند شد. وقتی پسرک را داخل کوله‌پشتی می‌گذاشتم و قدم‌هایم را با پاهای کوچک پرنیان هفت‌رنگ درحالی که دو انگشت وسط دستم را گرفته بود هماهنگ می‌کردم، نمی‌دانستم پرسش‌هایشان روزی پیچیده‌تر می‌شود تا جایی که روزی به‌سادگی در جواب می‌گویم "من - ای -"

اقتضای طبیعت آدمی است که خوش دارد به‌جای پند گرفتن از قدیمی‌ترها خودش تجربه کند. می‌دانم همان‌گونه که من به سخنان مادر و مادر بزرگم گوش ندادم، دو بچه آدم هم به نصیحت‌های من گوش نخواهند داد. با حریف قدر زندگی دست‌وپنجه نرم خواهند کرد و گاه پیروز و خون‌آلود و گاه شکست‌خورده و زخمی از روی تشک کنار می‌روند. می‌دانم آن قدر شجاعت

در وجودشان گذاشته‌ام که به وقتش پیروزی‌هایشان را جشن بگیرند و به هنگام مناسب هزینه‌ی خطاهایشان را بپردازند.

بگذریم... روزی به خود آمدم و متوجه معجزه‌ی رشد شدم. به چشم دیدم که توان جلوگیری از آزمون و خطایشان را ندارم. در ذهنم همه‌ی راه‌های ممکن برای برحذرنگه‌داشتنشان از آسیب‌های احتمالی را مرور کردم. به نمرم پوشاندن زره آهنی بر تنشان بهترین گزینه بود ولی متأسفانه غیرعملی‌ترین بعد از مدت‌ها تفکر و تعمق به این نتیجه رسیدم که شاید تنها راه ممکن برای واکسینه کردنشان این باشد که نوشته‌های پراکنده‌ام از زندگی پرملال ایمان را جمع‌وجور کنم. افزودن کمی پیازداغ طنز به دل نوشته‌هایم و معطر کردنشان با ادویه‌های گوناگون و سر آخر هم گذاشتنشان بر سر طاقچه به امید این که روزی به سراغشان بروند، راه مناسبی به نظرم رسید. خواننده‌ی کسی که می‌نویسد همیشه دلیزیر است. ولی تصویر این که صبح یک روز پاییزی، یکی از عزیزترین‌هایت، کلاسی را "پیچانده" باشد و بی‌حوصله به سراغ کتابخانه برود و دست‌پخت تو را بردارد، بخواند و بخندد، یک فانتزی ذهنی محسوب می‌شود. این بود انگیزه‌ای قدرتمند برای مادر مستأصل دو نوجوان در آن بلوغ که تازه اول راهند.

امیدوارم با خواندن این نوشته‌ها بخندند. امیدوارم بتوانم لایه‌لای خنده‌هایشان آنچه را که دلم می‌خواهد، بگویم. امیدوارم وقتی کتاب را می‌بندند

قانع شده باشند که همان اشتباهات مرا تکرار نکنند. دوست دارم حتی در اشتباه کردن هم نوآوری به خرج دهند. به جرأت می‌دانم که می‌توانم روی این جنبه‌ی وجود هردوی آنان سرمایه‌گذاری کنم؛ و می‌دانم که مطمئن هستند هرآن چه که بشود تا آخر دنیا عاشقانه دوستشان دارم.

با تکرار افیو کتر ناصر گذشته که ویراستار ادبی این مجموعه هستند و سهم بسزایی در افتخار و درخشان شدن پیازداغ طنز داشته‌اند. با قدردانی از خانم گلاره مرادی که نقطه نظرات و پیشنهادات سازنده‌اش را شکیل‌تر نمود. با سپاس از آقای شاهین آره‌ای که با حمایت و پشتیبانی ایشان چاپ این اثر ادبی امکان‌پذیر شد.